

از زبان کورش

بی‌گمان کورش کبیر برجسته‌ترین شخصیت تاریخ ایران و یکی از بزرگ‌ترین شهریان تاریخ جهان است که با برآمدن وی، سیر تمدن خاورمیانه از گونه‌ای دیگر شد. کورش به پشتوانه‌ی هوش‌مندی و دانایی خویش و خصلت‌های برتر قومی خود، در اندک زمانی، از خاستگاهی کوچک، امپراتوری پهناوری را برآورد که مرزهای آن از آسیای میانه تا شرق اروپا گسترده بود. دولتی که او بنیان‌گذار، دیرزمانی، صلح و امنیت را بر قلمرو گسترده‌ی خود حاکم ساخت و آزادی و مدارا و تساهل را در میان اتباع خویش برقرار نمود؛ امری که بدین شیوه و گستردگی، در آن برهه از تاریخ، شگرف و بی‌سابقه بود. ویژگی‌ها و روش‌های ممتاز و بی‌بدیل مردم‌داری و کشورداری کورش کبیر که بعدها به صورت الگویی اخلاقی سیاسی، دیگر شهریان هخامنشی نیز از آن پیروی کردند، عبارت بود از: برقراری آزادی مذهبی و فرهنگی برای همه‌ی اقوام زیر فرمان و به رسمیت شناختن مناسک، سنت‌ها و مقررات داخلی آنان؛ سپردن اداره‌ی سیاسی ملل تابعه به مقامات محلی و بومی، پرهیز از هر گونه کشتار و ویرانگری به نام خدا و دین، اهتمام به تداوم و ارتقای فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی در میان اقوام زیرفرمان و...

گزنفون (۴۲۰-۳۵۲ پ.م) تاریخ‌نگار یونانی و شاگرد سقراط که چندی در سپاه یکی از شاهزادگان هخامنشی خدمت می‌کرد از جمله شیفتگان و دوستاران منش و روش درخشان و استثنایی کورش کبیر بود وی در کتاب معروف خود به نام کورش‌نامه یا پرورش کورش زندگی‌نامه‌ی این شهریار بزرگ را با جزییات و نکات فراوانی، از نگاه خویش بازگفته است. گزنفون در این نوشته، سخنان بسیاری را از کورش نقل کرده که هر چند در جزییات داستان پردازانه می‌نماید، اما کلیات آن، نمودار اثرگذاری و بازتاب اندیشه و رفتار کورش در میان ملل مختلف است که بدین گونه، در سخنان نقل شده از وی، بازتابیده و به یادگار مانده است. در ادامه نمونه‌ای از گفتارهای منسوب به کورش در کورش‌نامه گزنفون، آورده می‌شود:

اگر بخواهید دشمنان خود را خوار کنید، به دوستان خویش نیکی نمایید باید این درس را نیک آموخت که خوشی و سعادت انسان به رنج و زحمتی که در تحصیل آن به کار برده است، بستگی و ارتباط دارد. کار و مرارت، چاشنی خوش‌بختی است. برماست که با تمام جهد و قوا، اسباب بزرگی و مردانگی را آماده و حفظ کنیم تا آسودگی خاطر که بهترین و گرامی‌ترین نعمت‌هاست، به دست آید و از غم و محنت‌های سخت، در امان باشیم. به عقیده‌ی من، زمام‌دار باید بر دیگر افراد از این جهت امتیاز و برتری داشته باشد که نه فقط از زندگی سهل و آسان روگردان، بل که عاقبت اندیش و با تدبیر و پرکار باشد. آن کسی تاج سعادت را بر سر دارد که با استعداد کافی، از راه صواب تحصیل مال کند و آن را در راه مقاصد عالی و شریف

صرف نماید. جهان‌گیری کار عظیمی است اما جهان‌داری کاری بس عظیم‌تر است. به چنگ آوردن امپراتوری در اثر جسارت و جنگ‌آوری است؛ اما حفاظت آن بدون حزم و درایت و مراقبت پیوسته، محال است. تاریخ، مکتبی عالی است. در آن خواهید دید پدرانی را که پسران‌شان آنان را دوست می‌داشتند؛ برادرانی را که به برادران‌شان مهر می‌ورزیدند؛ و نیز خواهید دید کسانی را که راه‌های دیگری اختیار کرده‌اند. در میان اینان و آنان، کسانی را سرمشق خود قرار دهید که راه‌شان را خوب رفته‌اند. اگر چنین کنید، شما عاقل‌اید.

چرا کورش؟ (در پاسخ به مینا خوابگرد)

دوست گرامی خانم **مینا خوابگرد** طی پنج فقره یادداشت در ذیل مقاله‌ی من به نام **از زبان کورش** مرقوم نموده‌اند: جناب داریوش عزیز، مطلب بسیار جالبی را عنوان کردید که البته چند پیش فرض را برای بنده بنا کرده. همین جا عرض می‌کنم که این‌ها سوالاتی بنیادی نیست و تنها دغدغه ذهنی بنده است از خواندن تاریخ آبا و اجدادی. نخست آن که نمی‌دانم چرا شما کورش را برجسته‌ترین شخصیت تاریخ ایران دانسته‌اید؟ و یا دانسته‌اند؟ بنیان‌گذاری یک امپراتوری پهناور در تاریخ قوم پارس ملاک است و یا دگرگون ساختن تمدن خاورمیانه؟ اگر فرض را مورد اول بگذاریم سوالم این است: چگونه است که کشورگشایی و به زیر سلطه درآوردن ممالک دیگر حتی اگر پتانسیل اتحادپذیری و به زیر سلطه درآمدن هم در آن اقوام وجود داشته باشد، پسندیده است و شایسته هورا کشیدن؟ اما اگر فرض را بر مورد دوم بگذاریم که باید عرض کنم کلیه ممالک و یا اقوامی که به امپراتوری هخامنشی اضافه شدند از پیش دارای تمدنی برجسته بودند و در سنگنوشته‌های تخت جمشید هم به روشنی ذکر شده که کدام اقوام در ساخت این بنای زیبا نقش داشته‌اند. بنابراین منتی بر آنان نیست که قوم پارس و ماد این اقوام را از بربریت به در آورد و سیر تمدن خاورمیانه را، اگر بتوان آن را چنین نام‌گذاری کرد، دگرگون ساخت.

این شیوه کشورداری هم که عنوان فرمودید به نظر می‌رسد از درایت و هوش سرشار کورش ناشی شده به این معنی که کورش به خوبی پی برده بود که قوم پارس و ماد هرگز قادر نخواهند بود، و یا به عبارت بهتر، توان آن را نخواهند داشت که نفوذ همه جانبه خود را بر این سرزمین‌ها بگسترانند و تنها راه باقی مانده، همین میان راهی بوده که کورش انتخاب کرد. مواردی را هم که شما برشمردید از جمله: سپردن اداره‌ی سیاسی ملل تابعه به مقامات محلی و بومی، حکایت از همین درایت دارد. این که کورش از کشتار و ویرانگری به نام خدا و دین، پرهیز کرد سوالی را برای بنده ایجاد کرده و آن این که آیا در آن روزگار و یا در هم عصران کورش، موردی هم پیش آمده که نام خدا باعث قتل و کشتار بوده باشد؟ مگر نه این که در

سنگنوشته نقش رستم، که اوج قدرت امپراطوری را به نمایش می‌گذارد و از معدود سنگنوشته‌هایی است که در آن به نوعی اصول اخلاقی داریوش ذکر شده، به اهورامزدايي بر می‌خوریم که شادی را آفریده؟ دین در آن دوران تا چه اندازه در تصمیمات کشورداری نقش داشته؟ و مگر نه این که هنوز هستند مورخانی که در نوع مذهب هخامنشیان دست کم در مذهب بنیان‌گذاران این سلسله، شک دارند؟

در مورد آن چه که از کورش نامه ذکر کردید باید عرض کنم بسیار جالب به نظر می‌آید هر چند در پذیرش آن باید با احتیاط پیش رفت. اما صد افسوس که یادآور سخنان بزرگان دین است و بلافاصله این سوال را به وجود می‌آورد که به راستی چه نیازی هست که همواره در جستجوی سخنی از بزرگان باشیم؟ حال این بزرگ کورش باشد و یا محمد؟ بت سازی و بزرگ پروری راهی به حقیقت نمی‌برد و میوه‌ای جز از خود دور شدن و غافل شدن از توان هر فرد انسانی به دست نمی‌دهد. شاهد آن هم تاریخ ایران اسلام زده! اما پاسخ تفصیلی من به ایشان و دیگر خوانندگانی که ممکن است چنین پرسش‌هایی را در ذهن خود داشته باشند:

۱- اینکه کورش بزرگ در نگاه ما و برخی دیگر، برجسته‌ترین شخصیت تاریخ ایران است، پیش از آن که معطوف به دستاوردهای سیاسی و فتوح نظامی وی باشد، نخست مبتنی بر منش و روش درخشان و بی‌بدیل وی در مردم‌داری و کشورداری است. چنان که گزنفون می‌نویسد: پروردگار کورش را علاوه بر خوی نیک، روی نیک نیز داده و دل و جان‌اش را به سه ودیعه‌ی والای نوع‌دوستی، دانایی، و نیکی سرشته بود. او در ظفر و پیروزی هیچ مشکلی را طاقت فرسا و هیچ خطری را بزرگ نمی‌پنداشت و چون از این امتیازات خداداد جهانی و روانی برخوردار بود، خاطره و نام‌اش تا به امروز در دل‌های بیدار مردم روزگار، پایدار و باقی است (سیرت کورش کبیر، ص ۴) او می‌افزاید: کدام وجودی مگر کورش از راه جنگ و ستیز صاحب امپراتوری عظیمی شده است ولی هنگامی که جان به جان آفرین داد، همه‌ی ملل مغلوب او را پدری محبوب خواندند؟ این عنوانی است که به ولی نعمت می‌دهند نه به وجودی غاصب (همان، ص ۸-۳۶۷). چنین است که منش و روش والا و آرمانی کورش بزرگ، ملل بیگانه، بل که دشمن را به وجد آورده و از اعتراف به حقایق ناگزیر ساخته است. در مجموع، آن چه از متون و بازمانده‌های تاریخی بر می‌آید این است که تمام دنیای باستان کورش را همواره چونان مردی فوق‌العاده و بی‌مانند می‌نگریست: پارسی‌هایی که کورش آنان را از گم‌نامی به افتخار رسانید او را چنان که هردوت نقل می‌کند، پدر می‌خواندند. یونانی‌هایی که کورش آنان را در سواحل آسیای صغیر مقهور قدرت خویش ساخت، با وجود نفرتی که غالباً نسبت به پارسی‌ها نشان می‌دادند، در وی به چشم یک فرمان‌روای آرمانی می‌نگریستند و یهودیانی که کورش آنان را برای اجرای

آیین و بنای معبد، آزادی و یاری بخشید و از تبعید طولانی رهانید، او را همچون مسیح خویش تلقی می‌کردند. به هر حال آن چه درباره‌ی کورش برای محقق جای تردید ندارد، قطعاً این است که لیاقت نظامی و سیاسی فوق‌العاده در وجود وی با چنان انسانیت و مروتی درآمیخته بود که در تاریخ سلاله‌های پادشاهان شرقی پدیده‌ای به کلی تازه به شمار می‌آید. کورش برخلاف فاتحانی چون اسکندر و ناپلئون، هر بار که حریفی را از پای در می‌افکند، مثل یک شهسوار جوانمرد دست‌اش را دراز می‌کرد و حریف افتاده را از خاک بر می‌گرفت. رفتار او با آستیگ، کرزوس و نیونید نمونه‌هایی است که سیاست تسامح او را مبتنی بر مبانی اخلاقی و انسانی نشان می‌دهد. تسامح دینی او بدون شک عاقلانه‌ترین سیاستی بود که در چنان دنیایی به وی اجازه می‌داد بزرگ‌ترین امپراتوری دیرپای دنیای باستان را چنان اداره کند که در آن کهنه و نو با هم آشتی داشته باشند، متمدن و نیمه وحشی در کنار هم بیاسایند و جنگ و طغیان به حداقل امکان تقلیل یابد. درست است که این تسامح در نزد وی گهگاه فقط یک نوع ابزار تبلیغاتی بود، اما همین نکته که فرمان‌روایی مقتدر و فاتح از اندیشه‌ی تسامح، اصلی سیاسی بسازد و آن را در حد فکر همزیستی مسالمت‌آمیز بین ملل مطرح کند، و گر چند از آن همچون وسیله‌ای برای تحکیم قدرت خویش استفاده نماید، باز از یک خودآگاهی اخلاقی حاکی است (زرین کوب، ص ۱-۱۳۰) حال با چنین اوصافی، آیا بزرگ‌داشتن و برجسته دانستن کورش کاری به خطاست؟

از سوی دیگر، حتی اگر اشارات و تصریحات متون مختلف تاریخی را به فضایل کورش ساختگی و افسانه‌آمیز بپنداریم، باید توجه کنیم که شخصیت کورش از دیرباز، الگو و نمونه‌ای مثالی در اخلاق و سیاست برای مردمانش بوده و چنان که گزنفون تصریح می‌کند، شرح اعمال او را پارسیان در قالب سرود و داستان نسل به نسل حفظ نموده و منتقل می‌کردند (سیرت کورش کبیر، ص ۴). این نکته دانسته است که بشر از پگاه تاریخ خود همواره به کهن‌الگوهایی وابسته و پیوسته و نیازمند بوده و ابعاد مختلف حیات خویش را در تناسب و همسویی با آنها تنظیم و تدبیر می‌نموده و برای رسیدن به حد کمال ملحوظ در الگوها، می‌کوشیده است. اینک نیز مردم ما با همان بینش هویت و اصالت و افتخارات از دست رفته‌ی خویش را در وجود کورش می‌جویند و می‌یابند. آیا می‌توان یک ملت را از آرمان‌ها و الگوهای‌اش گسیخته ساخت؟

۲- تلقی کارنامه‌ی سیاسی و فتوح نظامی کورش و جانشینان‌اش به صورت عملیاتی صرفاً کشورگشایانه و سلطه‌جویانه، دریافتی سطحی و دور از واقع، بل که سخت بدبینانه است. در نگاه مورخان معاصر، رهاورد کلان و چشم‌گیر شاهنشاهی هخامنشی برای جهان باستان، برپایی «نخستین دولت متمرکز» در تاریخ است: دولتی واحد و مرکزگرا که بر اقوامی پرشمار و دارای تفاوت‌های عمیق مذهبی و زبانی و نژادی، فرمان می‌راند. آن چه که هخامنشیان را در طول دویست سال توانا به

برپایی و تدبیر چنین حکومتی ساخت، مدیریت سیاسی برتر، انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی و دیوان‌سالاری مقتدر این دودمان بود. بنابراین آن چه که به عنوان دستاوردهای سیاسی و نظامی کورش ستوده می‌شود، نه فقط از آن روست که وی در زمانی اندک موفق به گشایش و فتح سرزمین‌هایی بسیار شده بود، بل که از بابت «دولت متمرکز و در عین حال تکثرگرایی» است که او برای نخستین بار در تاریخ جهان باستان بنیان گذارد و کوشید تا بر پایه‌ی الگوهای برتر و بی‌سابقه‌ی اخلاقی - سیاسی، صلح و امنیت و آرامش را در میان اتباع خود برقرار سازد. تاکنون بسیاری از مطالعات منطقه‌ای نشان داده‌اند که اکثریت عظیم نخبگان اقوام تابعه، شاه پارسی را نه به چشم فرمان‌روایی بیگانه و جبار، بل که تضمین‌کننده‌ی ثبات سیاسی، نظم اجتماعی، رفاه اقتصادی، و از این رو، حافظ مشاغل خود می‌نگریستند و می‌دانستند (ویسهوفر، ص ۸۰). بر این اساس، چشم‌پوشی از عمل‌کرد کورش و جانشینان‌اش در برپایی و تدبیر نخستین «دولت متمرکز و در عین حال تکثرگرا» و تقلیل و تحویل کارنامه‌ی آنان به «مجموعه عملیاتی کشورگشایانه و سلطه‌جویانه» کرداری دور از انصاف و واقع‌بینی است.

۳- انکار تأثیر مثبت و چشم‌گیر شاهنشاهی هخامنشی بر سیر تمدن خاورمیانه، بدین استدلال که «اقوام و ملل مفتوح و تابعه، خود دارای تمدنی برجسته بوده و نیازی به اقدام پارسی‌ها و مادها برای درآوردن آنان از بربریت نداشته‌اند» سخنی سخت شگرف و ناشی از نادیده‌انگاری کارکرد و کارنامه‌ی عظیم هخامنشیان در طول دویست سال حاکمیت آنان و حاصل چشم‌پوشی از روندها و میان‌کنش‌های سیاسی - تمدنی جاری در خاورمیانه‌ی باستان است. ضمن این که نه در نوشته‌های من و نه در آثار مورخان هرمنوتیست معاصر، گفته نشده است که «مادها» و «پارس‌ها» خواسته یا کوشیده‌اند که اتباع خود را از «بربریت» فرضی به در آورند. آن چه که از تاریخ خاورمیانه‌ی پیش از هخامنشی بر ما آشکار است، آن است که این گستره در طول سالیانی دراز عرصه‌ی جنگ و کشمکش همواره‌ی قدرت‌های منطقه بوده و چه بسیار اقوام و کشورهای در این گیرودار با ضربات دشمنان (مانند اورارتو و آشور) یا فروپاشی تدریجی (مانند مانا، کاسی، سومر) از میان رفته بودند. اما با برآمدن هخامنشیان، مردمان و اقوام خاورمیانه پس از صدها سال پراکندگی و آشفتگی و پریشانی ناشی از جنگ‌های فرسایشی و فروپاشی‌های تدریجی، اینک در پرتو حکومت متمرکز و تکثرگرایی هخامنشی که نویدبخش برقراری ثبات و امنیت در منطقه بود، بی‌دغدغه‌ی خاطر از آشوب‌ها و جنگ‌های پی‌پی‌مرگ‌آور و ویران‌گر، و بی‌هراس از یورش‌های غارت‌گرانه و خانمان‌برانداز بیگانگان و آسوده از ترس اسارت و دربه‌دوری و برده‌کشی، به کار و تولید و زندگی و سازندگی می‌کوشیدند و اگر دولت هخامنشی به واسطه‌ی شکوه‌گرایی و درایت خود، میراث تمدن‌های پیشین و گذشته را پاس نمی‌داشت و در جذب و پیرایش و ارتقای آن‌ها نمی‌کوشید، در هیاهوی همواره‌ی ستیزه‌جویی‌ها و خودفرسودگی‌های

تمدن‌های بومی، میراث گران‌سنگ آنان به یک‌باره از میان می‌رفت و از صفحه‌ی تاریخ زدوده می‌شد. آیا نقش شاهنشاهی هخامنشی در تداوم و احیا و اعتلای تمدن‌های بومی پراکنده و رو به سستی منطقه و سامان‌دهی آن در قالب تمدنی مقتدر و پویا و جهان‌گیر، تحولی مهم در تاریخ و تمدن خاورمیانه نیست؟ کوشش پادشاهان هخامنشی در برقراری رونق اقتصادی، آزادی مذهبی و فرهنگی، ثبات سیاسی و امنیت عمومی، و بهبود و ارتقا و گسترش نظام آبیاری، جاده‌سازی، کشاورزی و... در قلمرو پهناور آن امپراتوری، هر یک به تنهایی نمودار تأثیر مثبت و سازنده‌ی هخامنشیان بر تاریخ و تمدن خاورمیانه است. اگر تا دیروز آشوربانیپال پادشاه آشور افتخار می‌کرد که هنگام فروگرفتن ایلام آن سرزمین را به برهوت تبدیل کرده، بر خاک آن نمک و بته‌ی خار پاشیده، مردمان آن را به بردگی کشیده و پیکره‌ی خدایان‌اش را به تبعید برده و یا سناخریب پادشاه آشور در هنگام چیرگی بر بابل اذعان می‌دارد که: شهر و معابد را از پی تا بام در هم کوبیدم، ویران کردم و با آتش سوزاندم؛ دیوار، بارو و حصار نمازخانه‌های خدایان، هرم‌های آجری و گلی را در هم کوبیدم کورش در زمان فتح بابل افتخار می‌کند که با صلح وارد بابل شده، ویرانی‌های‌اش را آباد کرده، فقر شهر را بهبود بخشیده، مانع از ویرانی خانه‌ها شده و پیکره‌ی خدایان به تبعید رفته را به جایگاه خود بازگردانده است. آیا این شیوه‌ی درخشان و بی‌سابقه‌ی کورش در رفتار با اقوام مغلوب که الگوی سیاسی اخلاقی جدیدی را برای فرمان‌روایان و دودمان‌های پس از خود برجای گذارد، نمودار تحولی نو و مثبت در تاریخ و تمدن خاورمیانه نیست؟ با ظهور کورش و برپایی دولت هخامنشی، برای نخستین بار دولت از حالت قومی و منطقه‌ای بیرون آمد و جهانی شد. فرهنگ و هنر از خدمت به دین و معبد‌رهایی یافت و عرفی شد و در خدمت مردم قرار گرفت. دربار پادشاهان هخامنشی نقطه‌ی محوری خلاقیت و رونق فرهنگی و هنری گردید و تجارب فرهنگی و تمدنی خاورمیانه در راه شکوه بخشیدن به قلمرو شاهنشاهی و فعال کردن حیات اجتماعی و چرخه‌ی اقتصادی مردم به کار گرفته شد. چنین بود که هخامنشیان هیچ‌گاه معبدی برای خدایان خود برنیاوردند (هردوت، ص ۱۰۴؛ بویس، ص ۳۹، ۲۶۵) بل که توجه خویش را از جمله معطوف به ساختن و گستردن راه‌ها و جاده‌ها و کاروان‌سراها و پل‌ها و سدها و قنات‌ها و برای رفاه اتباع خود نمودند. آیا وجود چنین دولتی در تاریخ و تمدن خاورمیانه پدیده‌ای به کلی نوین و استثنایی نیست؟ دولت متمرکز هخامنشی با مدیریت سیاسی برتر، تکثرپذیری بالا و به ویژه دیوان‌سالاری بی‌نظیر خود (که اگر ماکس وبر از ابعاد آن آگاه بود، انگشت حیرت به دندان می‌گزید)، الگو و بنیان جدیدی را در شیوه و سازمان حکومت‌گری و فرمان‌روایی به جهان باستان عرضه داشت، آن گونه که در طول سده‌های بعد، نظام اداری حکومت‌های سلوکی، اشکانی، ساسانی، روم و حتا

عباسی با پیروی و بر پایه‌ی شیوه‌ها و الگوهای آن برپا و پایدار گشت (کورت، ص ۱۳۵؛ فرای، ص ۱۹). اینک مورخان اروپایی حتا اذعان می‌دارند که دیوان‌سالاری امروز غربی‌ها، متأثر و نشأت گرفته از نظام دیوانی هخامنشی است (کخ، ۳۴۷).

۴- یکی از سیاست‌های محوری و درخشان کورش و جانشینان وی در مواجهه با اقوام مغلوب و تابعه، پرهیز از هر گونه کشتار و ویران‌گری به نام و برای دین و خدای‌شان بود. تا پیش از آن، غالب اقوام بومی و سامی‌تبار خاورمیانه بر آن بودند که به نام دین و خدایان خویش، اقوام و ادیان دیگر را سرکوب و مغلوب سازند و برتری خدایان خویش را با اتکا به خون‌ریزی‌های‌شان به نمایش گذارند. به عبارت گزیده‌تر، ایدئولوژی چنین دولت‌هایی، مبتنی بر جهاد و جنگ‌جویی بود (ایسرائل، ص ۲۳). چنان که آشوربنیپل درباره‌ی غلبه‌ی خود بر ایلام می‌گوید: به خواست آشور و ایشتر خدایان کشور آشور کاخ‌های ایلامیان را گشوده و غارت کرده، معابد آنان را تاراج نموده و با خاک یک‌سان ساخته و خدایان ایلامی را تحقیرگرانه، به غنیمت برده و به باد یغما داده است (آمی، ص ۱-۷۰). و یا تیگلت پیلسر پادشاه آشور، درباره‌ی چیرگی‌اش بر بابل می‌گوید: سرزمین‌ها را با ویرانه‌ها خواهم پوشانم؛ زمین را از اجساد خواهم انباشت، چنان که جانوران درنده چنین می‌کنند؛ شهرها را به آتش خواهم کشید و خراب و ویران خواهم کرد. توده توده ویرانی و آوار باقی خواهم گذاشت. یوغ خود را بر گردن آن‌ها خواهم نهاد و در برابر ایشان به ستایش خدای آشور سرور خود خواهم پرداخت (ایسرائل، ص ۲۳). نمونه‌ی دیگر چنین کشتارها و ویران‌گری‌هایی که اقوام بومی و سامی خاورمیانه به نام خدایان‌شان انجام می‌داده‌اند، فرمانی است که یهوه خدای اسرائیلیان به موسا در مورد رفتار با مردم سرزمین مغلوب فلسطین می‌دهد: «چون ایشان به یاری یهوه تسلیم تو گردند و ایشان را مغلوب سازی، همه‌ی‌شان را به کلی هلاک کن. نه با آن‌ها پیمانی بند و نه به آنان ترحم نما ... مذبح‌های‌شان را منهدم سازید، تمثال‌های‌شان را بشکنید، معابدشان را ویران کنید و بت‌های‌شان را در آتش بسوزانید. شما تنها قومی هستید که از میان اقوام جهان برگزیده شده‌اید تا قوم خاص یهوه باشید (تورات، سفر تثنیه، ۷/۶-۲). یا: ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش. کلیه‌ی جانوران آن شهر را هلاک کن. اموال شهر را از خانه‌ها بیرون آور و در کوچه‌ها بریز، آن گاه شهر را با کلیه‌ی اموال و چارپایان و خانه‌ها برای خشنودی خدای‌ات یهوه به آتش بکش تا از صحنه‌ی روزگار محو شود (تورات، سفر تثنیه، ۱۳/۶-۱۲). اما تاریخ هرگز به یاد ندارد که کورش و جانشینان‌اش برای به کرسی نشاندن دین خود، یا به خواست و اراده‌ی «خدای» خویش دست به کشتار و نابودی اقوام و ادیان دیگر بزنند؛ حال، دین هخامنشیان هر چه می‌خواهد باشد، مهم آن است که الگو و روش سیاسی- اخلاقی آنان در مدارا با ادیان و فرهنگ‌های دیگر و عدم تحمیل دین خویش بوده است.

اگر تا پیش از این، شاهان اقوام سامی و بومی منطقه خود را از جانب خدایان شان مأمور و منصوب به جهاد مقدس و غارت و کشتار و نابودی اقوام و ادیان دیگر می‌دانستند چنان که دیدیم شاهان هخامنشی خود را موظف می‌دانستند که طرح و آرمان خدای خویش را برای حفظ کامل نظم جهانی که همگان از آن سود می‌برند، اجرا و استوار سازند و صلح را در میان مردمان برقرار نمایند (کورت، ص ۸۰؛ هینتز، ۱۳۸۰، ص ۲۴۳، ۲۶۱). چنان که داریوش کبیر می‌گوید: بدکاری‌های بسیاری در زمین بود که نیکو ساختم. پیش از آن کشورها در آشوب بودند، هر کس دیگری را می‌زد. من به خواست اهوره‌مزدا چنان کردم که کسی دیگری را نزند. اینک هر کسی در جایگاه خودش قرار دارد. قانون من که آنان آشوبگران از آن می‌ترسند، چنان است که توانا ناتوان را نزند و نکشد.

۵- اما مشارکت و همکاری کارگران و معماران اقوام مختلف زیر فرمان هخامنشیان در برپایی سازه‌هایی شاهوار چون تخت جمشید و کاخ شوش، پیش از آن که نشانه‌ی تمدن و غنای این یا آن باشد، در نفس خود، گویای تنوع فرهنگی و وجود منابع انبوهی در سراسر امپراتوری هخامنشی است که شاه ایران به خوبی توانسته بود آنان را بسیج کند. در این سازه‌های شاهانه، عناصری گوناگون به ترتیبی به کار گرفته شده که تصویری نوین از پادشاهی بیافریند؛ تصویری که نشان می‌دهد شاه ایران در سراسر شاهنشاهی‌اش از حمایت اقوام متعدد برخوردار بوده است که هر یک ضمن حفظ ویژگی‌ها و خصایل فردی خود، در وحدتی هماهنگ، به خدمت فرمان‌روای ایران در آمده‌اند (کورت، ص ۴-۶۳). سازه‌های شاهوار هخامنشی، بیش و پیش از هر چیز، نمودار هنری شاهانه و نمایش‌گر اراده و اقتدار جهانی شاهنشاه پارسی است. هنرمندان و صنعت‌گرانی که بر روی چنان ساختمان‌هایی کار می‌کرده‌اند، در آفرینش‌های هنری از هیچ گونه آزادی عملی برخوردار نبودند بل که باید به ترتیبی سخت‌گیرانه فقط به خواست شاه بزرگ و توصیه‌های مشاوران وی و برگرفته‌های مسلم از الگوهای آشوری- بابلی، ایلامی و مصری که با یک هنر تازه و پیش از همه، هنر پادشاهی جوش خورده و درآمیخته بود، عمل کنند. هنر پادشاهی متناسب با برنامه‌ای بود که در آن جایی برای ابتکار و ابداع شخصی باقی نمی‌گذاشت؛ برنامه‌ای که هدف از آن، شرح و وصف و به تصویر کشیدن همزمان قدرت پارسی و صلح پارسی بود. نکته‌ی دیگر آن که سنگ‌نوشته‌ای که در آن به همکاری مردمانی از اقوام مختلف در برپایی سازه‌های شاهانه اشاره رفته و به منشور بنیان‌گذاری معروف است، برخلاف تصور خانم مینا خوابگرد در شوش به دست آمده و مربوط به بنای کاخ داریوش در شوش است و نه تخت جمشید. چیکده‌ی کلام آن که هخامنشیان با برقراری نخستین حکومت متمرکز و در عین حال تکثرگرا در منطقه، نظامی را پدید آوردند که به گونه‌ای بی‌سابقه ثبات سیاسی نظم اجتماعی و ترقی اقتصادی را برای اقوام تابعه‌ی خود فراهم آورد و نیز

تمدن‌ها و هنرهای فراموش شده یا رو به انحطاط یا زنده‌ی اقوام بومی و پراکنده‌ی منطقه را پس از جمع و جذب و ارتقا در قالب هنر و تمدن شاهوار و نوین و مقتدر هخامنشی، محفوظ، بل که جاودانه ساخت؛ در نگاه ما، وزن و جایگاه و منزلت هخامنشیان در تاریخ و تمدن جهان باستان از این بابت است. بدیهی است که با اشراف و آگاهی هر چه بیش‌تر به ابعاد و جوانب مختلف شاهنشاهی هخامنشی اعم از ساختارها، نهادها دستاوردها و سازوکارهای آن و با برخورداری از بینشی هرمنوتیک و جامع‌نگر از قضاوت شتابزده و یک‌سویه در باره کارنامه‌ی نیاکان خود به دور خواهیم بود.

تاب‌نامه :

- آمیه، پیر: «تاریخ ایلام»، ترجمه‌ی شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران
- ایسرائل، ژرار: «کوروش بزرگ»، ترجمه‌ی مرتضا ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس
- بریان، پیر: «تاریخ امپراتوری هخامنشیان»، ترجمه‌ی مهدی سمسار، انتشارات زریاب
- بویس، مری: «تاریخ کیش زرتشت»، جلد دوم، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس
- زرین کوب، عبدالحسین: «تاریخ مردم ایران»، (ایران قبل از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، فرای، ریچارد: «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات سروش
- کُخ، هایدماری: «از زبان داریوش»، ترجمه‌ی پرویز رجبی، نشر کارنگ، کورت، آملی: «هخامنشیان»، ترجمه‌ی مرتضا ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس
- گزنفون: «سیرت کوروش کبیر»، ترجمه‌ی علی وحیدمازندرانی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ویس‌هوفر، یوزف: «ایران باستان»، ترجمه‌ی مرتضا ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس
- هردوت: «تاریخ هردوت»، ترجمه‌ی علی وحیدمازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، هینتز، والتر (۱۳۷۶): «دنیای گم‌شده‌ی ایلام»، ترجمه‌ی فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی
- هینتز، والتر (۱۳۸۰): «داریوش و پارس‌ها»، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، انتشارات امیرکبیر